

تولد رستم

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد ادب ایران، داستان تولد رستم را با مهارت و دقت بسیار سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این داستان حکایتی است از پیشگویی منجمان جهت تولد پسری که منجی ایران زمین در مقابله با دشمنان خواهد شد و از نظر شجاعت و درایت در تمام دوران بی نظیر می شود

داستان از انجا آغاز می شود که با کسب موافقت از منوچهر شاه، زال با رودابه ازدواج می کند. پیوند عاشقانه و شورانگیز زال و رودابه نیاز به کسب موافقت شاه دارد چون مهرباب از نوادگان ضحاک ماردوش است. علاوه بر اثبات درایت و شجاعت زال، نوید تولد پسری از این زوج که ابر پهلوانی میهن پرست و شاه دوست می شود موجب شادمانی منوچهر و سام می باشد

از این دخت مهرباب و پور سام
گوی پر منش زاید و نیک نام

همش برز باشد همش شاخ و بال
به رزم و به بزمش نباشد همال

رودابه دوران بارداری بسیار سختی را می گذراند و به مادرش سیندخت می گوید که حس می کند سنگ بزرگی را در شکم حمل می کند که او را از درد ناتوان و رنجور کرده است. در هنگام زایش، رودابه از درد بی تاب شده چون فرزندش بدنیا نمی آید. زال که از ناله و شیون رودابه و گریستن سیندخت بشدت نگران شده است از سیمرغ یاری می طلبد. او مجمری از آتش فراهم می کند و با افکندن پر سیمرغ در آن، ابرها تیره رنگ گردیده، سیمرغ در آسمان ظاهر شده، و در کنار زال فرود می آید زال شادمان از آمدن سیمرغ، مشکل تولد فرزندش را مطرح می کند

شکم کرد فرپی و تن شد گران
شد ان ارغوانی رخس زعفران

یکایک به دستان رسید آگهی
که پژمرده شد برگ سرو سهی

ببالین رودابه شد زال زر
پراز اب رخسار و خسته جگر

یکی مجمر آورد و آتش فروخت
وزان پر سیمرغ لختی بسوخت

سیمرغ تولد ابر پهلوانی که مانند سام خردمند و جنگاور خواهد شد را به زال تهنیت گفته و از او می خواهد که برای زایشی بی نظیر آماده شوند. ابتدا پزشکی ماهر بیابد و به او بگوید که با نوشاندن شراب به رودابه او را مدهوش کند. بعد با خنجری ابگون پهلوی رودابه را شکافته، کودک را بیرون آورده، و شکاف را با دقت بدوزد. آنگاه گیاهی شفافبخش را خشک کرده، با شیر و مشک مخلوط کرده، آنرا در سایه خشک نموده، و به پهلوی رودابه مالیده تا زخم بهبود یابد. پزشکی دستورات سیمرغ را با دقت به انجام می رساند و کودک را به سلامتی متولد می کند. با بهوش آمدن رودابه و در اغوش گرفتن نوزاد، او را که به بزرگی کودکی یکساله است رستم (تنومند، نیرومند، تهمتن) می نامند

بیامد یکی موبدی چرب دست
مران ماهرخ را به می کرد مست

بکافید بی رنج پهلوی ماه
بتابید مر بچه را سر ز راه

یکی بچه بد چون گوی شیرفش
به بالا بلند و به دیدار کش

به رستم بگفتا که غم امد بسر
نهادند رستمش نام پسر

بدین ترتیب پیلتن، بزرگترین پهلوان شاهنامه، به روش رستم زا (سزارین) متولد می شود. او از همه جهت با پهلوانان شاهنامه متفاوت است از نحو شگفت انگیز تولد، زندگی پر افتخار جنگاوری، و مرگ غمناک به دسیسه برادر. با ان همه قدرت و شجاعت، پیلتن انسانی است مملو از احساس، عشق، کینه، خشم، درایت، تدبیر، غم، و ایمان. احساس شادی برای انتخاب رخس؛ عشق به ایران و خانواده؛ کینه به افراسیاب برای قتل سیاوش؛ خشم به بی کفایتی کیکاوس، درایت برای رهایی بیژن از چاه؛ تدبیر در نبرد با اسفندیار؛ غم از دست دادن سهراب؛ و ایمان به یزدان پاک حتی در آخرین لحظه زندگی

بدو گفت به یزدان سپاس
که بودم همه ساله یزدان شناس